



## وقتی نگهبانانِ رفاقت، مروجِ شقاوت می شوند

دکتر محمد جعفری هرنندی

پس از حمله مغول و فروپاشی خلافت عباسی، و بعد از به سستی گرائیدن ایلخانان (مغولان مسلمان)، دو حکومت در جهان اسلام به وجود آمد که با باور دینی برگزیده خویش رودرروی هم ایستاده و مدعی ترویج باور خاص خود و محو باور حکومت مقابل گشتند. این دو حکومت که اتفاقاً بعد از خلافت عباسیان پایدارترین حکومت‌ها در جامعه اسلامی خاورمیانه و خاور نزدیک به شمار می رفتند، سلطنت عثمانی و پادشاهی صفویه بود.

صفویان با ایمان خلل ناپذیر و سخت متعصبانه بر حقیقت باور تشیع، آن هم نه به عنوان یک مذهب و نوعی برداشت خاص از آموزه های دینی و متون اسلامی، بلکه به عنوان اصل دین در جامعه ای که امروزه ایران نامیده می شود، پایه های قدرت خود را استوار کردند و مانند پادشاهان دیگر که در طلب قدرت از ابزارهای شناخته شده و مناسب استفاده می کردند، با تکیه بر باور تشیع، به خود مشروعیت داده و از کسانی هم که این باور و چنین قدرت نمایی را صریحاً یا تلویحاً تأیید کردند، بهره مند شدند.

در نقطه مقابل، گروهی از ترکان که پیش از صفویان در آناتولی (ترکیه فعلی) عده و عده ای فراهم کرده بودند، داعیه ترویج دین اسلام و سنت محمدی<sup>ص</sup> را داشتند و البته این گروه هم، مانند صفویان - منتهی تا حدی کمتر - ناباوران به مرام خود رادر تنگنا و مضیقه قرار دادند.

### رفتار حاکمان اسلامی با پیروان مذاهب مختلف

خلفای اموی و عباسی، به تبعیت از خلفای راشدین، از یک سو خود را حافظ جامعه اسلامی و مجری احکام دین می دانستند



افراد قدرت طلب و مسلط آل بویه که شیعه مذهب بودند، وقتی بر بغداد تسلط یافتند، حرمت خلیفه سنی مذهب را نگاه داشته و به بهانه شیعه بودن خود، اساس خلافت را از میان برداشتند، اگرچه خلیفه را از منصب خود برکنار کرده و خلیفه دیگری بدان منصب برگزیدند.

برهمن اساس، گروه های قدرت طلب دیگر هم که درشام، خراسان، ری، سیستان و بلوچستان مدعی حکومت بودند، برای مشروعیت بخشیدن بر تسلط خویش نیازمند فرمان و خلعت خلیفه بودند.

تقدسی که مقام خلافت داشت، تاحدی جامعه اسلامی را از چند پارچه شدن مصون می داشت و کمک می کرد تا بیگانگان که در آن زمان کافران یا ناباوران به دین اسلام بودند، کمتر به خود اجازه تجاوز به جامعه اسلامی را دهند.

#### حمله مغول و فروریختن بنیان خلافت

پس از یورش مغولان و فروریختن بنیان خلافت، رفته رفته تقدس خلافت از بین رفت؛ به خصوص که همکاری و همکاری بعضی از مسلمانان سرشناس در حمله هلاکو به بغداد و کشتن

که در این وظیفه تا حد زیادی باورهای درون دینی را محترم شمرده، و پیروان مذاهب مختلف را در عمل به احکام مذهبی خود آزاد گذارده بودند. البته این امر، به استثناء باورهایی بود که به اصل خلافت مربوط می شد. مردم مسلمان هم با همین هدف آنان را تأیید کرده و چون از این هدف باز می ماندند یا در اجرای وظایف کوتاهی می کردند، بر آنان خُرده گرفته و شاید هم می شوریدند.

از سوی دیگر این خلفا به اتکاء مقامی که بر آن تکیه زده بودند و با استفاده از باور مردم در صدد توسعه قلمرو حکومت خود که طبعاً توسعه دین هم تلقی می شد، برمی آمدند.

پیروان مذاهب گوناگون اگرچه در باور و عمل با هم اختلافاتی داشتند، ولی اولاً یکدیگر را تحمل کرده، و ثانیاً خلیفه را در وظایف درون دینی و برون دینی حمایت می کردند.

بی شک در درون جامعه درگیری های خونباری هم وجود داشت، ولی این درگیری ها ناشی از قدرت طلبی گروه ها و اقوام و طوایف بود، نه مرتبط با باور مذهبی؛ و کمتر رنگ حقانیت و بطلان مذهب یا دین به خود می گرفت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مجموعه مجلات علمی و پژوهشی  
مجله مطالعات علمی و پژوهشی



پیروان مذاهب گوناگون اگرچه در باور و عمل با هم اختلافاتی داشتند، ولی اولاً یکدیگر را تحمل کرده، و ثانیاً خلیفه را در وظایف درون دینی و برون دینی حمایت می کردند.



زوال نهاد خلافت و قدرت طلبی طوایف و  
دینی بودن جامعه موجب گشت تا قدرت  
طلبان به تسلط خود معنای دینی دهند و با  
بهره گرفتن از این باور، رقیب خود را خارج  
از دین و مستحق نابودی قلمداد کنند.

مصر به حضرات  
علی<sup>ع</sup> و فاطمه<sup>س</sup> دروغ  
است و ادعای آنان  
درانتساب به حضرت  
فاطمه<sup>س</sup> ساختگی است.  
این موضوع برای مقابله با  
حکومت رقیب عباسیان بود  
و به مذهب فاطمیان اشارتی  
نرفته و دستگاه خلافت عباسی درصدد ردّ باور آنان نبودند؛  
و این که همه مذاهب می توانند در جامعه اسلامی مراسم  
خود را به جا بیاورند، امری مسلم و غیرقابل انکار بوده و اگر  
حکومتی در درون جامعه اسلامی می خواست حکومت رقیب  
را که داعیه رهبری جهان اسلام را داشت، منزوی سازد، از ابزار  
دیگری جز مذهب - مانند عدم انتساب آنان به قریش یا عدم  
بیعت مردم (اصحاب حل و عقد) - با مدعیان حکومت استفاده  
می کردند. اما این که رقیب را به بی دینی و خارج بودن از  
جامعه اسلامی (ارتداد) متهم سازند، کمتر مشاهده شده است،  
مگر در مواردی خاص هم چون خوارج یا گروه هایی که علناً  
خروج خود را از اسلام اعلام می کردند و یا متهم به اباحه  
گری می شدند.

### روپارویی صفویان و عثمانیان

داستان روپارویی صفویه و عثمانیان، نوع تازه ای بود که  
در جهان اسلام به وجود آمد.  
هر دو حکومت، یکی مدعی میراث خلافت عباسیان و  
دیگری مدعی ملهم بودن از امامان شیعه، برای ترویج مذهب  
تشیع، رودرروی هم قرار گرفتند و از ابزاری بهره بردند که

خلیفه می توانست حجت  
خوبی برای سست  
کردن تقدس چنین  
نهادی باشد.  
وقتی مسلمانان

مجدداً توانستند حکومت های قدرتمندی  
تشکیل دهند و طبعاً رقابت هایی به وجود آمد، دیگر مرجع  
قابل قبولی وجود نداشت تا قدرت طلبان رقیب، تصمیم آن  
مرجع را حداقل در ظاهر به عنوان فصل خصومت و رقابت  
بپذیرند؛ و یا لاقلاً رقابت خود را در حد رقابت قومی بدانند و  
آن را آمیخته به باورهای دینی نکنند.

زوال نهاد خلافت و قدرت طلبی طوایف و دینی بودن  
جامعه موجب گشت تا قدرت طلبان به تسلط خود معنای  
دینی دهند و با بهره گرفتن از این باور، رقیب خود را خارج از  
دین و مستحق نابودی قلمداد کنند.

در چنین شرایطی است که حکومت ها با ابزار حمایت از  
دین، تیغ بر روی هم کشیده و نه تنها به فساد نسل اقدام  
کرده، بلکه سنت و روش سوئی را هم پایه گذاری کردند. این  
سنت، همان بی دین و واجب القتل دانستن رقیبان حکومت و  
مردم تحت تسلط آنان بود که هنوز هم ادامه دارد.

وقتی خلافت مستقر در بغداد از شکل گیری خلافت  
فاطمیان در مصر که پیرو مذهب شیعه بود، به هراس افتاد، بر آن  
شد تا از طریق حقوقی آن حکومت را ناحق جلوه دهد، بزرگان  
و صاحب نظران و از آن جمله سیدمرتضی و سیدرضی - که  
دارای بالاترین جایگاه نسبی و علمی در جامعه تشیع بودند -  
گرد آمده و صورت جلسه ای تنظیم کردند که انتساب حاکمان

تقویت این دو سلسله کمک کرد که می توان گفت این عامل، نطفه اصلی شکل گیری هردو حکومت بود.

این عامل که نقش کم اثر یا به طور کلی منفی در سیاست حاکمان اسلامی پیشین داشت، عبارت بود از سرسپردگی و ارادت نیروهای نظامی به فرمانده خود.

**نقش رابطه مریدی و مرادی در شکل گیری دو حکومت**  
در مورد صفویان می دانیم که مریدان و سرسپردگان خانقاه اردبیل و دودمان شیخ صفی الدین، نه برای حکومت، بلکه برای عرض ادب و ارادت به مراد و شیخ خود در جنگ ها شرکت می کردند و سرازپا نشناخته تحت یک جذب در راه مراد خود حاضر به جانفشانی بودند؛ چنان که فداکاری مریدان شاه اسماعیل در جنگ چالدران به معروف است.

سرسپردگی و دست ارادت به شیخ دادن در سلسله متصوفه و خانقاه نشینان بی سابقه نبوده و بسیاری از آنان که جویای کمال بودند، "بی پیر" به "خرابات" نمی رفتند، هر چند سکندر زمان بودند.

اما این که چنین گوش به فرمان بودن برای رسیدن شیخ و پیر و مراد به مقام پادشاهی و سلطنت باشد و یا شیخ و مراد بخواهد سرسپردگی مریدان خود را نردبانی برای تکیه زدن بر تخت شاهی قرار دهد، گویی فقط از مرشدان صفویه سر زده است.

شاید همین امر موجب گشت تا این گروه برای نیل به پادشاهی و تسلط بر کشور ایران، آن تسامح و تساهلی را که در تصوف و عرفان امتیاز چشمگیر و قابل توجه است، فراموش کرده، به ناسازگاری با مخالفان و حتی کشتار آنان دست یازند. آن ها سستی گشی را جزو وظایف اصلی خود قرار داده و حتی وقتی حفظ قدرت ایجاب کرد، همان مریدان و صوفیان را در قربانگاه سلطنت فدا کردند.

در مقابل، تاریخ عثمانیان هم نشان می دهد که قدرت عمده آنان از همان سرسپردگی و ارادت مرید و مراد صوفیانه

پادشاهان صفویه که مسلمان شیعه مذهب بودند، بر این باور اصرار می ورزیدند که هر کس مذهب آنان را نپذیرد و علناً سه خلیفه را لعن نکند، باید کشته شود؛ و در عمل نیز چنین کردند، کاری که جامعه اسلامی در مقابل کفار می کرد.

گرچه زمینه ای در تاریخ اسلام هنگام زدوخوردهای محلی داشت، اما هرگز به شکلی که این دو حکومت از آن بهره جستند، رخ نمود.

پادشاهان صفویه که مسلمان شیعه مذهب بودند، بر این باور اصرار می ورزیدند که هر کس مذهب آنان را نپذیرد و علناً سه خلیفه را لعن نکند، باید کشته شود؛ و در عمل نیز چنین کردند، کاری که جامعه اسلامی در مقابل کفار می کرد. در مقابل، عثمانیان هم کشتن شیعیان را فریضه حکومت دانسته و در یک روز چهل هزار شیعه را کشته و سی هزار نفر را به زندان افکندند.

گرچه برخوردهای این دو سلسله مقتدر با یکدیگر در مرزها- که جنگ های گوناگون را رقم زده و جنگ چالدران معروف ترین این جنگ هاست - جنبه سیاسی و توسعه سرزمینی داشت، ولی نباید از نظر دور داشت که باور مذهبی در تقویت دوطرف نقش عمده ای بازی می کرد.

صرف نظر از باور مذهبی که بهانه ای برای این دو حکومت در جلب نظر مردم سرزمین خود بود، عامل دیگری هم به



نشأت گرفته، منتهی با این تفاوت که شاهان صفوی شخصاً شیخ و مراد بودند ولی سلاطین عثمانی از تأیید شیخ و مرادی - جز خود- که رهبر فرقه بکتاشیه بود، بهره مند شدند.

داستان از این قرار بود که مردی صوفی علوی به نام حاج محمدبکتاشی از خراسان به ترکیه آمد و در روستایی که هم اکنون به نام اوست، ساکن شد و نفوذ فراوانی بین مردم یافت و سلطان اورخان بر آن شد تا از او بهره مند گردد. لذا نزد او رفت و او هم دست بر سر یکی از سپاهیان کشیده و پاره ای از قبای خود را بر سر آن سرباز قرار داد و پرچمی که در آن نقش هلال و شمشیر ذوالفقار بود، بدان سپاهیان تقدیم کرد و نام آن سپاه را "ینی چری" (ارتش نو) گذاشت. حاکمان عثمانی که پس از فتح مصر لقب امیرالمؤمنین و خلیفه رسول رب العالمین را برای خود برگزیدند، از باور بکتاشیه که سلسله و خرقة خود را به حضرت علی می رساندند، بهره معنوی برده و سپاهیان ینی چری را در خدمت تقویت سلطنت و توسعه امپراتوری خود در اروپای شرقی به کار گرفتند.

یادآوری این نکته ضروری است که شاهان صفویه رسالت خود را در توسعه جهان اسلام نمی دانستند و در تاریخ نیامده که پادشاهی از این سلسله به عزم جنگ با کفار تجهیز قوا کرده باشد، اما فراوان نقل شده که این شاهان با مسلمانان سنی مذهب به ستیز برخاسته اند.

هم چنان که شاهان صفوی پس از استفاده کامل از سرسپردگی مریدان صوفی خود به مبارزه با تصوف پرداختند، عثمانیان هم، چون پایه حکومت خویش را مستقر دیدند، با سپاهیان ینی چری که چون قزلباش صفویه بودند، به مبارزه برخاستند. وقتی در سال ۱۸۲۶ میلادی افراد این سپاه در مقابل نظامات جدید در ارتش مقاومت کرده و قصد شورش داشتند، توسط سلطان محمود دوم قتل عام شدند و به دنبال آن، با اخذ فتوا از مراجع دینی مبنی بر این که طریقه تصوف بکتاشیه برخلاف شریعت اسلام است، تکلیف این گروه در استانبول خراب شد و چنین شایع گشت که این فرقه زندیقند.

مروری بر تاریخ این دو حکومت رقیب، سه نکته قابل تأمل و بررسی همه جانبه را قابل طرح می سازد:

نخست این که هر دو حکومت بیشترین قدرت و هیمنه خود را از ارادت مرید به شیخ و مراد کسب کرده و چون بر اریکه سلطنت استوار شدند، مریدان و سرسپردگان را، یا منزوی ساختند و یا از میان برداشتند؛ که البته این رفتار در میان صاحبان قدرت بی سابقه و کم سابقه نیست اما در گروه عارفان و صوفیان به شکلی که رخ داد، بی پیشینه است.

دوم این که هر دو حکومت از نیروی معنوی صوفیانه و عارفانه، آن هم تصوف و عرفانی که مراد و پیر اصلی

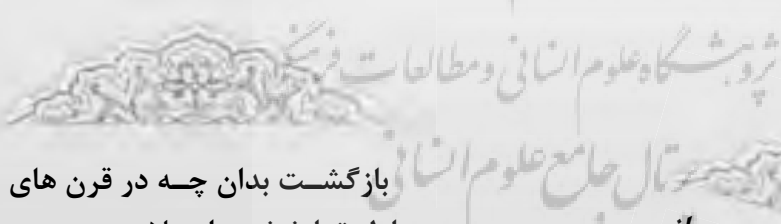
شاهان صفویه رسالت خود را در توسعه جهان اسلام نمی دانستند و در تاریخ نیامده که پادشاهی از این سلسله به عزم جنگ با کفار تجهیز قوا کرده باشد، اما فراوان نقل شده که این شاهان با مسلمانان سنی مذهب به ستیز برخاسته اند.



یا ناخودآگاه در جامعه اسلامی ادامه دارد و نمونه آن را هم اکنون در عراق شاهدیم. البته نباید عوامل سیاسی را هم نادیده انگاشت؛ چنان که در دوره اقتدار صفویه هم، عوامل سیاسی خارجی در برانگیختن چنین دشمنی و یا بهره بردن از آن وجود داشت. شاید بازگشت بدان چه در قرن های اول تا ششم اسلامی مرسوم بود و برگزیدن نقاط مثبت رفتار مسلمانان و به خصوص حاکمان خردمند و فرهیختگان و عارفان، که مسالمت آمیز بود نه خصومت برانگیز، کمک شایانی به بازیافت هویت اسلامی ما کند که: لقد کان فی قصصهم عبره لاولی الالباب (یوسف/۱۱۱).

طریقت خویش را حضرت علی<sup>ع</sup> می داند و ولایت آن والامقام را شعار اصلی خود قرار داده، بهره جسته ولی با شمشیر آهیخته درمقابل هم ایستادند و از ریختن خون در این راه، نه تنها ابا و امتناعی نداشتند، بلکه آن را موجب رستگاری می دانستند. صفویان به نام تشیع و رواج محبت علی<sup>ع</sup> ستیان را از دم تیغ گذراندند، و عثمانیان هم با فتوای فقیهان سرزمین خود، شیعیان را به قتل و زندان دچار ساختند!

سوم این که رسم مسلمان کشی به بهانه داشتن مذهبی خاص با شکل گیری این دو حکومت جان گرفت. اگرچه پیش از آنان هم درگیری مذهبی میان مسلمانان کم و بیش وجود داشت، اما کمتر به چنین تیغ کشی بر روی هم می انجامید. این رسم نامیمون که ثمره آن، زیادی طمع بیگانگان جهت تسلط بر سرزمین های اسلامی بود، تاکنون آگاهانه



بازگشت بدان چه در قرن های اول تا ششم اسلامی مرسوم بود و برگزیدن نقاط مثبت رفتار مسلمانان و به خصوص حاکمان خردمند و فرهیختگان و عارفان، که مسالمت آمیز بود نه خصومت برانگیز، کمک شایانی به بازیافت هویت اسلامی ما می کند

وقتی خلافت مستقر در بغداد از شکل گیری خلافت فاطمیان در مصر که پیرو مذهب شیعه بود، به هراس افتاد، بر آن شد تا از طریق حقوقی آن حکومت را ناحق جلوه دهد،